

چهارشنبه ۱۴۰۰/۱/۱۱

جلسه ۶۷۵

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة و فی کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضک طوعا وتمتّعه فیها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقی الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زیاد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

کلام در این بود که مرحوم آخوند فرمود: یکی از مقدمات حکمت این می باشد که قدر متیقن در مقام تخاطب نباشد. ما عرض کردیم ظاهر فرمایش مرحوم آخوند همانی هست که آقاضیاء عراقی ره توضیح داده، ولو در دوره گذشته ما طور دیگری توضیح داده بودیم و ظاهراً آنچه در دوره گذشته توضیح دادیم، خلاف ظاهر کفایه است زیرا عبارت کفایه این می باشد: «لا إخلال بالعرض لو كان المتیقن تمام مراده فإنّ الفرض أنه بصدد بیان تمامه و قد بینه لا بصدد بیان أنه تمامه». در دوره گذشته عبارت را این طور معنی کردیم که یک وقت مولی در مقام بیان این است

که بفهماند متیقن تمام مرادش است به این معنی که اگر متیقن را بیاورد مراد مولی را آورده یا این متیقن قطعاً مراد مولی هست. مولی در مقام این است که متیقن از مرادش را بفهماند اما در مقام بیان این نیست که بفهماند این متیقن تمام مراد من هست به حیثی که غیر از این تمام مراد من نیست، لکن این خلاف ظاهر است زیرا می فرماید: «لا إخلال بالغرض لو كان المتیقن تمام مراده فإن الفرض أنه بصدد بیان تمامه»، مولی می خواهد تمام مراد استعمالی خود را بیان کند. اگر این که ... باید این طوری می فرمود «لا إخلال بالغرض لو كان المتیقن مراده فإن الفرض أنه بصدد بیان مراده». اگر به صدد مرادش باشد، نه تمام مرادش یعنی یک چیزی که مراد مولی هست در این صورت آن چه ما در دوره گذشته عرض کردیم درست می شود ولیکن ظاهر عبارت این است که قبول دارد که مولی در مقام بیان تمام مراد ست منتهی می فرماید: در مقام بیان تمام مراد است در مقام بیان این که «أنه تمام مراده» نمی خواهد تفهیم کند این متیقن، تمام مرادش است. لذا عبارت آقاضیاء ره اوفق به عبارت آخوند ره است. اتفاقاً نگاه می کردم تا بینم مرحوم شیخنا الاستاذ این عبارت را چطور توضیح داده، چیزی در کلمات ایشان پیدا نکردم، و در فرمایشات مرحوم آقای خوئی چیزی پیدا نکردم که دلالت بر این مطلب نماید. آقای نائینی ره قبول دارد که مقصود عبارت آن چیزی که ما در دوره گذشته عرض کردیم نیست چرا که آن گاه اشکال نمی کرد، آن اشکالی که دیروز عرض کردیم.

در ما نحن فیه عرض کردیم یک مطلب است، آن مطلب این می باشد که بین قید و بین قدر متیقن در مقام مخاطب فرق است. اگر مولی بفرماید: «اکرم العالم العادل» مخاطب می فهمد که عالم عادل تمام مرادش است اما اگر سوال کند «هل یکرّم العالم العادل» و امام علیه السلام بفرماید: «یجب اکرام العالم» که قدر متیقن آن، عالم عادل است دیگر مخاطب نمی فهمد. قدر متیقن نسبت به ماعدای خودش ساکت است اما «اکرم العالم العادل» ماعدای خود را نفی می کند که ماعدای من مراد نیست. لا یقال: این خلاف مسلک آخوند ره است چرا که معنای آن این است که وصف مفهوم داشته باشد و حال آنکه آخوند ره فرمود که وصف مفهوم ندارد. فانه یقال: نزاع در اینکه

وصف مفهوم دارد یا ندارد در این است که آیا وجوب دیگری برای حصه دیگری از عالم مثل عالم هاشمی یا عالم فقیه و... ثابت هست یا ثابت نیست و لکن همه قبول دارند که مراد استعمالی شخص این خطاب و شخص این حکم، فقط عالم عادل است و غیر عالم عادل را نمی گوید که وجوب اکرام داشته باشد. بله ممکن است یک وجوب دیگری به جعل دیگری برای عالم ثابت باشد. حتی ممکن است در مقام ثبوت یک جعل مطلق باشد، ولیکن این مراد استعمالی و این خطاب غیر عالم عادل را نمی گوید ولی در قدر متیقن در مقام مخاطب این حرف را نمی توان گفت که این خطاب غیر عالم عادل را نمی گوید بلکه ممکن است همین خطاب غیر عالم عادل را شامل شود.

خب دیروز یک اشکال اساسی کردیم و گفتیم این اشکال مهم است و در کلمات اعلام این اشکال را ندیدم و آن این بود که اصلاً دلالت و بیان، مگر غیر از تفهیم است! پس چطور ممکن است کسی بگوید: از این خطاب، اطلاق مرادش هست و بعد بگوییم مولی در مقام بیان تمام مرادش هست. اصلاً در مقام بیان بودن یعنی تفهیم لذا این را من نمی فهم این تفصیلی که مرحوم آخوند داده به چه معناست.

بعد ایشان یک فافهم دارد. این فافهم ممکن است اشاره باشد به یکی از چند چیز. اول: اشاره باشد - کما اینکه آقا شیخ علی قوچانی ره فرموده - به اینکه همین قدر که مولی در مقام بیان مرادش باشد، همین مقدار کافیت برای اینکه مخاطب بفهمد که این قدر متیقن تمام مراد است و غیر این مراد نیست. چطور کافیت؟ چون مولی در مقام بیان است و فرض این است که اگر اطلاق مرادش باشد باید بیان می فرمود، حال که بیان نکرده، همین عدم الاطلاق بدین معناست که همین قدر متیقن مرادش است. بعد مرحوم آقا شیخ علی قوچانی ره می فرماید که لعل این فافهم اشاره به این مطلب باشد. عبارت ایشان این است که (نعم یمکن اثبات کون ذاك البعض المتیقن هو تمام المراد ثابتاً بالحکمة، من جهة انه لو كان المراد هو الاطلاق مع عدم دلالة اللفظ عليه «چون فرض این است که لفظ بر اطلاق دلالت نمی کند.» فعلیه بیانیه علی حدة «خب باید اطلاق را بیان می

کند» ، و مع عدمه «حالا که بیان نکرده» فالمتعین هو ذاك البعض المتیقن، فیکون التیقن مثل القرینة فی نتیجة «یعنی فرق نمی کند که مولی بفرماید اکرم العالم العادل یا اینکه راوی سوال کند که «هل یجب اکرام العالم العادل» و امام علیه السلام بفرماید: «نعم یجب اکرام العالم»؛ و لعله أشار الیه بقوله: «فافهم» پس ممکن است فافهم اشاره به این جهت باشد که لازم نیست متکلم در مقام بیان أنه تمام مراده باشد بلکه همین قدر که در مقام بیان تمام مرادش هست کافیهست که اثبات شود که قدر متیقن، تمام مرادش هست.

به این مطلب ممکن است اشکال شود که همان طوری که اطلاق احتیاج به بیان دارد، قدر متیقن نیز احتیاج به بیان دارد زیرا قدر متیقن اثبات نمی کند تمام مراد است. اگر چه اطلاق در اینجا احتیاج به بیان دارد اما اگر ما فرض کردیم که قدر متیقن اثبات نمی کند که تام مراد است در این صورت قدر متیقن نیز احتیاج به بیان دارد. علاوه بر اینکه ممکن است مرحوم آخوند بفرماید: آقا شیخ علی قوچانی، امر بر عکس است. اگر متیقن تمام مرادش باشد احتیاج به بیان و قرینه دارد ولی اگر اطلاق تمام مرادش باشد احتیاج به قرینه و بیان ندارد. یعنی حداقل این است که آخوند ره بفرماید: هر دو احتیاج به بیان دارد لذا هیچ کدام اثبات نمی شود اگر نگوییم که اگر بخواهد قدر متیقن، تمام مرادش باشد احتیاج به بیان دارد اما اطلاق احتیاج به بیان ندارد.

فتلخص مما ذکرنا، ایشان فرمود که فافهم اشاره به این مطلب دارد در حالی که ما می گوییم: جناب آقا شیخ علی قوچانی این کلام را نفرمایید، ممکن است آخوند ره این اشکال را دفع نماید. یک وجه فافهم این است که قدر متیقن در مقام تخاطب ... اگر مولی در مقام بیان تمام مراد باشد... همان مطلبی که عرض کردیم که اصلا بیان یعنی چه؟ مگر بدون دلالت و تفهیم، بیان معنی دارد که بگوییم در صدد بیان است ولی در عین حال تفهیم نکرده و از کلام مولی فهمیده نمی شود.

وجه سوم این است که بگوییم فافهم اشاره به همان مطالب آقای نائینی ره دارد که اگر مولی در مقام بیان چیزی باشد که قطعاً مرادش هست، قدر متیقن در مقام مخاطب کافست اما اگر مولی در مقام تمام مرادش باشد، قدر متیقن در مقام مخاطب کافی نیست.

وجه چهارم ممکن است اشاره باشد به اینکه عین این حرف در قدر متیقن خارجی هم می آید. جواب این وجه این است که قدر متیقن در مقام مخاطب با قدر متیقن خارجی قیاس نمی شود زیرا این که مولی در بیان است بدین معناست که مولی در مقام بیان مرادش هست به وسیله این خطاب، نه اینکه مولی در مقام بیان مرادش هست ولو با قرائن خارجیه لذا قدر متیقن در مقام مخاطب با قدر متیقن خارجی فرق می کند.

این ها توضیحات کفایه و فافهم.

دو نکته در مقام هست که من یک نکته آن را نفهمیدم. یک نکته آن واضح است و ما فنیاً آن را بیان می کنیم. آن نکته ای که متوجه نشدم - البته اینکه متوجه نشدم نه اینکه متوجه نشدم بلکه یعنی... - این است که شما می فرمایید: «قدر متیقن در مقام مخاطب نباشد» مثالی که برای قدر متیقن در مقام مخاطب می زنی سوال و جواب است یعنی اگر امام علیه السلام در جواب سوال سائل جوابی را بفرماید مثلاً سائل سوال می کند که «هل يجب اکرام العالم العادل» امام علیه السلام بفرماید: «يجب اکرام العادل» خب سوال ما این است که یعنی چه که این سوال، قدر متیقن در مقام مخاطب است؟ در دوره گذشته این طور این عبارت «مورد سوال قدر متیقن در مقام مخاطب هست» را توضیح دادیم که چون تخصیص مورد قبیح است یعنی جعل قطعاً این را شامل می شود. در حالی که ظاهراً این توضیح اشتباه است زیرا مراد مرحوم آخوند از در مقام بیان بودن، در مقام بیان مراد جدی نیست بلکه در مقام بیان مراد استعمالی است لذا اینکه «قطعاً جعل شامل آن می شود و این، قابل تخصیص نیست زیرا - همان طور که در السنه اصولیین معروف و مشهور است - تخصیص مورد قبیح است و اطلاق و جعل نسبت به مورد نص است» خلاف ظاهر کفایه می باشد. غیر از اینکه چه کسی گفته که تخصیص مورد قبیح است چرا که ممکن است مورد مثلاً تقیه ای

باشد یا اصلاً یک مشکلی داشته باشد. اگر الآن یک خطابی آمد و گفت: «لا ینجب اکرام العالم العادل» آیا در اینجا بگوییم: این خطاب با اکرام العالم معارضه می کند چون قابل تخصیص نیست؟ نه چه اشکال دارد، ممکن است تخصیص بخورد و محذوری ندارد. اینکه می گویند: «جعل قطعاً این را شامل می شود و الا قبیح است» را نمی فهمم که چرا؟ بلکه هیچ فرقی بین مورد سوال سائل و بین غیر مورد سوال سائل وجود ندارد. اگر مقصود این است که تاخیر بیان از وقت حاجت می شود، خوب همان جواب هایی که در بحث مطلق و مقید دادیم اینجا هم می آید.

حال اگر کسی بگوید اینکه می گویند: «سوال سائل قدر متیقن است» یعنی این خطاب قطعاً سوال سائل را شامل می شود اما غیر مورد سوال سائل را شامل نمی شود. می گوییم: این به چه دلیل؟ می فرمایند: به خاطر اینکه سوال کرده است و می گویند: امام علیه السلام حتماً باید جواب سوال را بفرماید. بله جواب لازم نیست که مطابق سوال باشد بلکه اگر اوسع هم باشد اشکال ندارد لذا ممکن است متیقن تمام مرادش نباشد اما باید قطعاً جواب سوال را بفرماید، پس این خطاب قطعاً جواب سوال را شامل می شود. می گوییم: این از کجا؟ این که امام علیه السلام قطعاً باید جواب سوال را بفرماید از کجا؟ بلکه ممکن است جواب را نفرماید. ممکن است ینجب اکرام العالم بفرماید اما مراد استعمالی ایشان، عالم غیر عادل باشد. بله خلاف ظاهر است، درست هست ولی همان طور که سوال سائل نباشد و امام علیه السلام بفرماید: «اکرم العالم» می گوییم: مراد حضرت علیه السلام عالم عادل است و اطلاق ندارد چرا که اطلاق خلاف ظاهر است، خوب در اینجا هم خلاف ظاهر است. حال ممکن است کسی بگوید: دلالت اطلاق بر مورد سوال اوضح است. می گوییم: اوضح است به چه معنی؟ اگر به این معناست که چنانچه غیر مورد شامل شود اما مورد را شامل نشود، قبیح است و یقین داریم این مراد استعمالی نیست، خوب این غلط است و ما گفتیم که ممکن است امام علیه السلام اینجا جواب سوال را نداده باشد. بر امام علیه السلام واجب نیست که جواب سوال را بدهد مثل سایر موارد که ممکن است اهمال و اجمال باشد ولی قرینه ای هم ذکر نکند، ما نحن فیه هم همین طور. اما اگر مقصود این است که احتمال اینکه خطاب، مورد سوال را

شامل نشود کمتر است یعنی اگر مثلاً احتمال اینکه مطلق نباشد و عالم فاسق را شامل نشود سی در صد است، اما اینجا احتمال اینکه عالم فاسق را شامل شود و عالم عادل را شامل نشود پانزده در صد است. بله این را ما قبول داریم اما این، قدر متیقن نمی شود. لا یقال: مگر می شود اکرام عالم عادل واجب نباشد اما اکرام عالم فاسق واجب باشد. لانه یقال: این، یک نکته دیگری هست که ربطی به سوال سائل ندارد. اگر یک جایی احتمال دادیم که سوال سائل واجب نباشد آن جا چی؟ هذا اولاً و ثانياً اینکه در عالم فاسق نیز این گونه است زیرا احتمال می دهیم شارع اکرام عالم عادل را واجب نکرده باشد اما اکرام عالم فاسق را واجب کرده باشد زیرا حضرت علیه السلام فرمود: «بهترین پول، پولی هست که در راه حفظ آبرو خرج شود» خب اینجا ممکن است بگوییم که اگر عالم عادل را اکرام نکند فساد نمی کند چرا که دین دارد اما عالم فاسق را باید اکرام کرد تا جلوی فسادش را گرفت. این یک نکته که عرض کردیم و توضیح دادیم، این را در کلمات ندیدم. حال اگر کسی بگوید قدر متیقن در مقام مخاطب غیر از سوال سائل... بله یک جایی قرینه حالیه و مقالیه شخصیه ای باشد که ثابت کند این، قدر متیقن در مقام مخاطب است بحث دیگری است ولی یک نکته ای که این مورد عام مقصود آخوند ره باشد بلا وجه است.

یک نکته دیگری هم به ذهنم آمده (نمی گویم فحص... حالا فحص... آخر اینها خیلی ارزش علمی ندارد)، بعضی به مرحوم آخوند اشکال کرده اند - مثل مرحوم نائینی - که اگر خود آخوند ره قرار باشد در فقه، طبق اصولش مشی کند باید تمام این مواردی که سوال سائل هست به اطلاق اخذ ننماید و حال آنکه قطعاً به اطلاق اخذ می کند. بله گاهی مواقع هست که آخوند ره به اطلاق اخذ نمی کند ولی کثیراً به اطلاق اخذ می کند.

ما عرض می کنیم که شاید آخوند ره قبول ندارد که مورد سوال سائل قدر متیقن در مقام مخاطب است. نمی خواهد الآن به ضرس قاطع نسبت دهم که آخوند ره قبول ندارد که مورد سوال سائل مصداق قدر متیقن است، ولی در عبارتی که الآن جلوی چشم من هست، ایشان همچین مطلبی را ندارد. حال اگر دلتان خواست یک فحص و جستجویی کنید. در این کتبی که جلوی چشم من

هست - مرحوم آقا شیخ علی قوچانی، آقای خوئی ره، آقای نائینی ره، آقاضیاء ره، مرحوم حاج شیخ - این مطلب - چه کسی گفته سوال سائل قدر متیقن در مقام مخاطب است - نیست ولکن ممکن است کسی نوشته باشد یا گفته باشد.

اما نکته دیگری که در مقام مهم است این می باشد که جناب آخوند ره چرا شما می فرمایید: عدم البیان بیان للاطلاق. مولی در مقام بیان است، اگر مقصودش مقید باشد باید بیان بفرماید اما اگر مقصودش مطلق باشد بیان نمی خواهد. خب جناب آخوند ره این از کجا؟ چه کسی گفته اگر مقید باشد بیان می خواهد و اگر اطلاق باشد بیان نمی خواهد. مرحوم شیخنا الاستاذ می فرمود: چون اطلاق امر عدمی ست و امر عدمی احتیاج به بیان ندارد.

خب این حرف که امر عدمی احتیاج به بیان ندارد یعنی چه؟ معنی ندارد که بگوییم امر عدمی احتیاج به بیان ندارد. اگر زید بخواهد بگوید که من فردا می آیم باید بیان کند و اگر هم بخواهد بگوید که من فردا نمی آیم باز باید بیان کند. بعد از آن که شما گفتید: «مراد از بیان، مراد استعمالی ست» و مراد استعمالی یعنی «به متکلم نسبت می دهیم که این را تو گفتی» چنانچه کسی نگوید که من فردا می آیم یا نمی آیم و ساکت باشد، آیا ما می توانیم به او نسبت دهیم که فلانی گفته است که من فردا نمی آیم؟! قطعاً نمی توان نسبت داد. او می گوید: من کی گفتم که فردا نمی آیم. اگر شما گفتید: اسم جنس برای ماهیت مبهمه مهمله وضع شده و اطلاق داخل موضوع له آن نیست، چنانچه چیزی نفرماید، یعنی چه که امر عدمی احتیاج به بیان ندارد؟! امر عدمی و وجودی فرقی نمی کند و هر دو احتیاج به بیان دارند. لذا این کلام درست نیست.

وجهی که می توان گفت، چند وجه است. یکی از آن وجه ها، وجهی ست که مرحوم آقای روحانی در منتقی فرموده است. ایشان می فرماید: عقلاء یک قرارداد هایی دارند. عقلاء می گویند: ما اگر بخواهیم لفظی را بگوییم و مراد ما مطلق باشد، همین که بیان بر قید نیاوریم کافیهست. این در واقع قرارداد های عقلائی ست و سیره عقلاء بر این است. مثل اینکه به یک کسی می گوید: فردا ساعت ۱۰ می آیی تا به فلان جا برویم. می گوید: «معلوم نیست ولی اگر خواستم

بیایم زنگ می زنم»، یعنی اگر خبر ندادم نمی آیم. خب اینجا یک قرارداد عامی را ذکر کرده و آن این است که اگر خبر ندادم نمی آیم. عقلاء هم می فرمایند: بنای ما بر این است که اگر کسی قید ذکر نکرد، اطلاق مرادش است. روی این قرارداد های عقلائی هست که مقدمات حکمت بر اطلاق دلالت می کند چون می گوییم: «مولی در مقام بیان است و قید ذکر نکرده. اگر مقید مرادش بود باید قید ذکر می کرد اما اگر مطلق مرادش بود، همین عدم الی بیان کافست». پس عدم بیان القید بیان للاطلاق بالسیرة العقلائیة و بالقرار العقلائی، نه اینکه چون امر عدمی ست احتیاج به بیان ندارد. اتفاقاً گاهی مواقع ممکن است در جواب اینکه «فردا می آیی؟» جواب دهد که «معلوم نیست ولی اگر نخواستم پیام زنگ می زنم» یعنی طرف عدم را بیان می کند. منشأ آن این است که معمولاً آن طرفی که احتمالش بیشتر هست را موکول به عدم بیان می کنند و آن طرفی که احتمالش کمتر هست را موکول به بیان می کنند و یا جهات دیگری مثل اینکه سختش باشد و ... ، اینجا چون معمولاً کلمات اطلاق دارد زیرا اطلاق از سایر جهات حیثی هست و کمتر پیدا می شود که یک کلامی از جمیع جهات مطلق باشد و شاید اصلاً متصور نباشد، حال اگر بخواهد این اطلاقات را بیان کند خیلی... به همین جهت یک قرار عقلائی گذاشته اند. این وجه در ذهن ما بوده و مرحوم آقای روحانی ذکر کرده است. و للكلام تتمه ان شاء الله شنبه.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین لعنة الله علی اعدائهم اجمعین